اخبار سینما

یک بمب عاشقانه در مهر ماه منفجر می شود



فیلم بمب یک عاشقانه برای اولین بار، در سی و ششمین دوره جشنواره فجر به نمایش درآمد. این فیلم در جشنواره فجر در ۱۰ رشته مختلف کاندید سیمرغ شد. نویسندگی و کارگردانی این فیلم بر عهده پیمان معادی بود و احسان رسول‌اف به‌عنوان تهیه کننده در این پروژه حضور داشته است. در این فیلم پیمان معادی، لیلا حاتمی، سیامک انصاری، حبیب رضایی و سیامک صفری ایفای نقش کرده‌اند. فیلم «بمب؛ یک عاشقانه» مهرماه امسال اکران خواهد شد. بمب؛ یک روایت عاشقانه است که با نگاهی متفاوت، به پدیده جنگ و عشق پرداخته است.

پیمان معادی، بهمن ماه سال گذشته، در برنامه هفت و مصاحبه با رضا رشیدپور اعلام کرد سال نود و هفت برای او سال پرکاری خواهد بود. معادی تاکنون در فیلم «ناگهان درخت» به کارگردانی صفی یزدانیان بازی کرده. در این فیلم علاوه بر بازیگر به عنوان تهیه کننده نیز همکاری کرده است. او هم چنین به زودی برای بازی در فیلم «متری شش و نیم» جلوی دوربین سعید روستایی قرار خواهد گرفت. هم‌چنین اخباری مبنی بر مذاکرات او برای یک پروژه بزرگ تئاتر و دو فیلم بین‌المللی شنیده می‌شود.

Sicario: Day of the Soldado -سیکاریو: روز سولدادو واکنش منتقدان را برانگیخت!



فیلم سیکاریو: روز سولدادو (Sicario: Day of the Soldado) با بازی جاش برولین و بنیسیو دل تورو به تازگی اکران شده و توانسته خوب و متوسطِ بسیار زیادی دریافت کند.

فیلم Sicario: Day of the Soldado یا در زبان فارسی «سیکاریو: روز سولدادو»، یکی از جدیدترین آثار اکشن، درام، هیجان‌انگیز و جنایی کمپانی کلمبیا پیکچرز (Columbia Pictures) است که به‌دست استفانو سولیما، کارگردان سریال Gomorrah (گومورا)، فیلم Suburra و هم‌چنین فیلم ACAB–All Cops Are Bastards، کارگردانی شده است. در فیلم سیکاریو: روز سولدادو، بازیگران و هنرمندان بااستعداد و محبوبی به ایفای نقش پرداخته‌اند.

فیلم سیکاریو: روز سولدادو در تاریخ ۱۱ ژوئن سال جاری میلادی (۲۱ خرداد ۱۳۹۷) در مرکز خریدی به نام Antara Polanco که در شهر مکزیکو سیتی کشور مکزیک قرار دارد، رونمایی شد و تا به امروز امتیاز ۶۰ را از بین ۴۷ نقد فیلم که در سایت متاکریتیک قرار گرفته، به‌دست آورده است.

Disneytoon تعطیل شد!



شرکت والت دیزنی از تعطیلی استودیوی انیمیشن‌سازی دیزنی تون استودیوز (DisneyToon Studios) خبر داده است. طبق خبری که وب‌سایت IndieWire منتشر کرده، این استودیوی انیمیشن‌سازی که در شهر گلندیل در ایالت کالیفرنیا قرار داشت و سابقه ساخت مجموعه انیمیشن Planes (هواپیماها) و مجموعه انیمیشن Fairies را در کارنامه داشته است، اکنون بسته شده و ساخت جدیدترین انیمیشن سینمایی آن‌ها نیز کاملا لغو شده است. حدود ۷۵ نفر در دیزنی تون مشغول به کار بودند که سرنوشت این کارمندان هنوز مشخص نیست. ممکن است بخشی یا تمام کارمندان دیزنی تون از کار برکنار شوند.

ناکامی هایی که در بستر اجتماعی-سیاسی شکل می گیرد

آسمان بی‌ستاره یک ستاره‌دار

PDF Compressor Free Version

کارگردان: رضا درمیشیان
فیلمنامه: رضا درمیشیان
بازیگران: باران کوثری
نوید محمدزاده

«عصبانی نیستم»، داستان «نوید» با نقش‌آفرینی نوید محمدزاده، دانشجوی ستاره‌دار و اخراجی است که برای فراهم‌آوردن حداقل شرایط زندگی در رویارویی با بی‌اخلاقی‌های جامعه، با خود تمرین می‌کند «عصبانی» نباشد و تلاش می‌کند دختر موردعلاقه‌اش «ستاره» را با بازی باران کوثری، از دست ندهد.

آن چه در فیلم و برای تماشاچی اتفاق می‌افتد، چیست؟

داستان فیلم، همان داستان همیشگی تاریخ است، قاعدتا باید این‌طور باشد، منتها تماشاچی، طبق معمول دوست دارد، هم فیلم و قصه، برایش آشنا باشد و هم البته دری تازه به رویش گشوده شود. این در و زاویه تازه، هر چیزی می‌تواند باشد؛ بستر اجتماعی یا سیاسی خاص، روابط اخلاقی یا خارج از چارچوب خاص، دوره تاریخی خاص خارج از دسترس (گذشته یا آینده).

آیا به نظر شما، و آن‌هایی که فیلم را دیده‌اند، پرداختن به یک عشق نافرجام، که بی‌حاصلی‌اش را از بستر اجتماعی-سیاسی و اقتصادی‌اش می‌گیرد، می‌تواند تا این حد مشکل داشته باشد، که برای چندسال، نشود آن‌را اکران کرد و مولف-کارگردانش، برای گرفتن مجوز، مدام بدود و سروصدا راه بیندازد؟

بله می‌شود. چون ما، در جایی زندگی می‌کنیم که در فیلمی با داستان رمانتیک معمولی، اگر از یک اتفاق اجتماعی-سیاسی سخنی گفته شده باشد؛ حتی در حد اشاره‌هایی بس گذرا، می‌تواند محملی باشد برای لج‌بازی‌ها و نشان‌دادن خودهایی، که خارج از این بازی، چندان دیده نمی‌شوند و نقش‌شان ملموس و محسوس نمی‌شود.

نوید، دانشجویی است که هم ستاره‌دار است و هم عاشق ستاره است. (کاری به این ندارم که در این فیلم هم مثل روند اغلب فیلم‌های ما، دختر رویایی، منتظر است تا به او ابراز عشق و علاقه شود و او منفعلانه، فقط پاسخ بدهد و بعد، این کاسه، داغ‌تر از آش دربیاید؛ داستان غالب فیلم-فارسی‌های خودمان!)

خیلی‌ها نوشته‌اند، فیلم به‌خاطر فضای سیاسی که مطرح می‌کند، هم بسیار پر بیننده بود و هم به‌همین دلیل منع اکران شده بود. خوب بعد از اکران فیلم، ما که اصل فیلم را در جشنواره ندیده بودیم، رفتیم ببینیم ماجرا از چه قرار است.

البته خیلی‌ها گفتند دیدن این فیلم، الان چندان معنایی ندارد، چون تاریخ مصرفش گذشته است و مال زمانی بود که به‌خاطر جو سیاسی، دیدنش، می‌توانست حال و هوایی خاص به آدم بدهد! خوب راستش اگر قرار است اثر هنری تاریخ مصرف داشته باشد، پس چرا بعد از گذشت چند سال، اصلا باید آن‌را نمایش داد، اگر قرار نیست آن حال و هوا و کاتارسیس (بخوانید پالایش، استعلا و ...)، پس از آن اتفاق بیفتد خوب چه کاری است تماشای چنین اثری؟

قصه فیلم، در اکران آزاد شده «عصبانی نیستم» با بازی آب‌پاشی نوید و ستاره، تمام می‌شود. این یک تطهیر نمادین است. عشق، و کَندن از کینه و فراموش کردن آن و عبور از خشمی که جز پریشانی و پشیمانی، چیزی از خود برجای نمی‌گذارد، ما را تطهیر و پاک می‌کند

دیدنش بی‌فایده است!

بعضی‌ها هم گفتند دیدنش فایده ندارد، چون فیلم آن‌قدر دست‌کاری و سانسور شده، که چیزی از آن نمی‌فهمی و اصل ماجرا دستت نمی‌آید!

البته با تمام این اظهارنظرها و منع و تهدیدها! ما رفتیم و فیلم را دیدیم و یادمان آمد از گیسوی یار که بوی جنگل و خزه می‌داد! حرف‌های عاشقانه دوران نوجوانی خودمان را در دوران دانشجویی و جوانی نسلی دیگر شنیدیم و کمی خنده‌مان گرفت و بیشتر حرص‌مان، که آن‌چه ما در اوایل بلوغ تجربه کرده بودیم، نسلی دیگر، نسلی آکادمی دیده و فرهیخته که درگیر مسائل اجتماعی-سیاسی هم هست، آن‌را به نمایش می‌گذارد و دل‌مان سوخت برای این‌همه دیرکرد در رشد عاطفی!

اما البته این‌ها که گفتیم و نوشتیم، یک‌جور دست‌گرمی بود برای ورود به ماجرای «عصبانی نیستم» آن‌هم در حالی که واقعا عصبانی نیستیم، بلکه بیشتر متعجبیم از این که چرا این فیلم، اجازه اکران نگرفته بود؟ البته با حذف بخش پایانی‌اش موافقیم. (در این مورد با هم حرف خواهیم زد). اما در کل اگر هم قطع و وصل و بُرش و حذفی اتفاق افتاده باشد که می‌گویند افتاده، ما که چیزی از دست ندادیم و در کل چیزی هم به‌دست نیاوردیم. ما رفته بودیم یک فیلم شاهکار ببینیم که به‌خاطر مسئله‌دار بودن دانشجوی ستاره‌دارش، قرار بود ما را در جای‌مان میخکوب کند.

تئودور درایر می‌گوید: سینما، آشکار نمی‌کند، پنهان می‌کند! در واقع آن‌چه در فیلم ما را درگیر خود می‌کند این است که آرام‌آرام، ما را از دنیای واقعی که در آن زندگی می‌کنیم و درگیر رنج و درد و کشمکش‌ها هستیم، جدا می‌کند، ما را از جهان روزمره خودمان می‌کَند و رویاهای‌مان را تجسم می‌بخشد. سینما دو وجه مهم دیگر هم دارد؛ یا ما را از خواب به بیداری سوق می‌دهد، یا برعکس از بیداری به خواب. به هر حال، سینما قرار است ما را تکان بدهد، چیزی را در ذهن و دل ما جابه‌جا کند. با این تفاصیل است که از خودمان می‌پرسیم در میشیان چه چیزی را در ما تکانده و چه حس‌هایی را در ما برانگیخته است؟

بله! تمام داستان‌های جهان، از ابتدای بشریت تا به امروز و تا فرداهای دوردست، گفته شده‌اند، داستان عشق، یک قصه است، اما درهر زبانی و نیز در هر زمانی، نامکرر است، به شرط آن‌که ترفندهای این نامکرر جلوه‌دادن را به‌جا بیاوریم.

نویدِ دانشجو، دارد پشت تریبونِ اُستاد، حرف‌های فاضلانه این و آن را که در کتاب‌ها خوانده ورونویسی کرده، ارائه می‌دهد و ستاره، دانشجوی همکلاس‌اش، برمی‌خیزد و از این روش ارائه، ایراد می‌گیرد، آن‌چه اتفاق می‌افتد چیست؟ زوم بر نگاه ابلهانه و لبخند ابلهانه‌تر نوید است بر چهره ستاره به‌جای هر پاسخی: دختر تو چه‌قدر نازی... از این به بعد من عاشق پاک‌باخته تو هستم!

و همین اتفاق هم می‌افتد. ستاره، مثل اغلب دخترهای ما، کشته و مرده چنین سکوت کردن‌ها و نگاه‌ها و سپس واگویه‌های دل‌انگیز عاشقانه است، تا بی‌چک و چانه وابدهد و وارد بازی «عشق دوطرفه» بشود که در واقع ابتدا از یک طرف آغاز شده است.

نگاه ما در فیلم مدام بر روی صورت نوید است که صدای ذهنش با تکرار «من عصبانی نیستم» به ما هشدار می‌دهد که اتفاقا نوید عصبانی است و خیلی هم عصبانی است. او، دانشجوی فرهیخته ستاره‌دار اخراجی، عاشق و بی‌کار، حالا به‌جای این که دنبال فعالیت‌ها و مطالبات سیاسی باشد، دنبال مطالبه سهم عشق خود از جامعه است. انگار فعالیت سیاسی یک دانشجو، با ستاره گرفتن و اخراج شدنش، در دانشگاه باقی می‌ماند. و از دانشگاه که بیرون می‌آید، جامعه، یک ستاره دیگر به او می‌دهد؛ ستاره‌ای که قلبا مال اوست، اما دستش هرگز به او نخواهد رسید و چه کسی است که تا به‌حال دستش به ستاره‌ای رها شده در کهکشان رسیده باشد؟

تو پول‌داری؛ پس دزدی!

نوید، با دویدن‌ها، کتک زدن‌ها کتک خوردن‌ها و حتی با تیپ خاص هم‌خانه‌هایش، می‌خواهد ثابت کند که هرکسی در این جامعه از نظر مالی و اقتصادی رشد کرده، یا دزد است، یا رانت‌خوار است یا زدوبندهایی کرده است و لاغیر. (ممکن هم هست چنین باشد!) از کجا آورده است؟ سوال اساسی نوید برای توجیه بی‌پولی و تنگدستی خودش از دیگران، به‌خصوص از پدر ستاره همین است که چرا یقه یک آدم پولدار را نمی‌گیرند و از او

همه ما از دست هم، به‌خاطر وجود تحمل‌ناپذیر هم عصبانی هستیم، اما از این عصبانیت، عصبانی نیستیم! می‌توانیم خیلی خوب با آن کنار بیاییم و زهرش را در جان هم تزریق کنیم. می‌توانیم عصبانیت خود را ببلعیم و با زوایدش، دیگران را دچار خفقان و استرس و درد کنیم

نمی‌پرسند از کجا آورده است؟ اما جواب از این منطقی‌تر که تو فقط یک اتاق جور کن، تا من دست ستاره را در دست تو بگذارم! بالاخره پدر ستاره تا این حد از عشق و علاقه دو جوان فهم دارد و شعورش به این جاها می‌رسد و چندان هم قصد ندارد دخترش را به گران‌ترین پیشنهاد واگذار کند. اما نوید عصبانی نیست، بی‌ستاره‌ترین آدم روزگار خودش است، هیچ‌جا، هیچ‌کاری برای او پیدا نمی‌شود. حتی در آژانس املاکی که خانه را به زنی تنها پیشنهاد داده و صاحب‌خانه متعصب، از ترس آبروی خود، با صاحب آژانس و نوید، درگیر می‌شود و به زن تنها توهین می‌کند. (سر قولم هستم!)

نوید عصبانی نیست، در واقع می‌خواهد عصبانی نشود، اما تمام وجودش رفته‌رفته به کیسه‌ای مملو از زهر تبدیل می‌شود و طبعا بالاخره این زهر باید در جایی خالی شود، حالا یا قطره‌قطره یا به یک‌باره. و این اتفاق می‌افتد. این عصبانیتی که در دل او می‌جوشد، تا کی می‌تواند بی تلاطم بماند و فوران نکند، وقتی که مدام طرد می‌شود و نه، می‌شنود؟

همه ما از دست هم، به‌خاطر وجود تحمل‌ناپذیر هم عصبانی هستیم، اما از این عصبانیت، عصبانی نیستیم! می‌توانیم خیلی خوب با آن کنار بیاییم و زهرش را در جان هم تزریق کنیم. می‌توانیم عصبانیت خود را ببلعیم و با زوایدش، دیگران را دچار خفقان و استرس و درد کنیم. می‌توانیم عصبانی نباشیم اما جان دیگران را در انتظاری کش‌دار، بالا بیاوریم و عاصی کنیم.... من عصبانی نیستم اما می‌توانم تو را عصبانی کنم، آن‌قدر که آرزو کنی یا من بمیرم یا خودت!

«عصبانی نیستم» چرا بحث‌برانگیز است؟ درباره چه بحث می‌کند؛ دانشجوی ستاره‌داری که در نهایت می‌افتد دنبال ستاره بختش؟ یا دانشجوی ستاره‌داری، که از آن‌طرف، همه ستاره‌های زندگی‌اش از او گرفته می‌شود؟

یا دانشجوی ستاره‌داری که می‌خواهد ستاره‌اش را تحت هر شرایطی حفظ کند و این شرایط را البته خودش تعیین می‌کند؛ ملاک و متر و معیار همه چیز خودش است. چون فقط اوست که در ذهن واگویه می‌کند عصبانی نیست، اما از درون، عصبانی‌ترین آدم داستان است... بزن‌بهادری که فکر می‌کند حقش در بین تمام مردمان پیرامونش تقسیم شده و او برای پس گرفتن آن‌ها ناچار است و یا باید و می‌خواهد با همه آن‌ها یک‌تنه دربیفتد. لطفا دوتا ستاره دیگر هم به این دانشجو بدهید... یا اصلا تمام ستاره‌هایش را پس بگیرید، آن‌گاه خواهید دید که در نگاه ابلهانه این دانشجو و در زاویه دید او به‌صورت دختر دانشجویی که سوالی جدی کرده است، هیچ تغییر و تفاوتی اتفاقی نمی‌افتد. این‌جا، ستاره فقط یک نام است، حضور مونثی که بهانه جنگ هر مذکری، با ستاره یا بی‌ستاره، ممکن است باشد؛ زیرا از ازل، همیشه پای یک زن در میان است... زنی که آباء و اجداد و سامان مردان پیرامون خودش را بر باد می‌دهد. آن‌ها را به‌جان هم می‌اندازد، تا نصیب یکی شود، ماده‌ای در میان گله‌ای از نرها، که نصیب کسی می‌شود که قدرت شاخ‌به‌شاخ شدن بیشتری داشته باشد... حالا شاخ‌ها در تفکر درمیشیان تبدیل می‌شود به پول، به آسمان‌خراش، به آژانس معاملات ملکی، با حضور آدمی که آسمانی برای ستاره‌اش ندارد... در هیچ‌کدام از این هفت آسمان جایی برای ستاره‌اش پیدا نمی‌کند.

اگر ممیزی نبود، و هیچ صحنه‌ای از فیلم حذف نمی‌شد و نوید را می‌دیدیم که پدر ستاره را می‌کشد و خودش محکوم به اعدام می‌شود، باز هم نوید برای ما یک دانشجوی ستاره‌دار با آرمان‌هایی برای نجات بشریت باقی می‌ماند؟ آن‌هم در حالی که ستاره زندگی ستاره را بی‌فروغ می‌کند تنها به این دلیل که زور عصبانیتش به هیچ‌کس دیگر نمی‌رسد، جز این پدری که خودش هم در شریط نوید است...

قصه فیلم، در اکران آزاد شده «عصبانی نیستم» با بازی آب‌پاشی نوید و ستاره، تمام می‌شود. این یک تطهیر نمادین است. عشق، و کَندن از کینه و فراموش کردن آن و عبور از خشمی که جز پریشانی و پشیمانی، چیزی از خود برجای نمی‌گذارد، ما را تطهیر و پاک می‌کند. عشق، در هر سطحی که باشد، ما را می‌پالاید و به نظر می‌رسد، با تمام اعتراض‌ها و شلوغ‌بازی‌ها، همین پایان برای فیلم، مناسب‌تر است، کاتارسیس (تطهیر) واقعی این جا اتفاق می‌افتد؛ عشقی که به هرحال، چه به وصل برسد، چه در آسمان‌ها، هم‌چون شهاب‌سنگی سرگردان شود، جان و روح را پالایش می‌دهد. و از فیلمی در این حد و اندازه، همین برداشت هم، برای خودش غنیمتی است!

